۲۱. رؤیت هلال (۱۴۰۱/۰۸/۲۹)

۲۱. رؤیت هلال (۱۴۰۱/۰۸/۲۹) سال تحصیلی (۱۴۰۲-۱۴۰۱) - یکشنبه، ۲۹ آبان ماه ۱۴۰۱ موضوع: نفی تأکّد استحباب صوم یوم الشک در روایت ابن خلاد

- پیش‌گفتار(چکیده)
- فهم درست میرزای قمی از اراده شأنیت شک در روایت ابن خلاد
- نقش عمل ای اعراض اصحاب در کاشفیت از فرهنگ اهل بیت ع
- انشائات طولی و مسأله اجتماع امر و نهی
- تعیین احتمال «نفی تاکد استحباب» در روایت ابن خلاد
- مجزی بودن صوم یوم الشک در روایت ابن خلاد به پشتوانه اجماع
- شبهه دوازدهم در یوم الشک
- بیان شیخ مفید پیرامون حیث احتیاط در استحباب صوم یوم الشک
- امکان جمع حیثیات مختلف چند استحباب
- مواجهه ائمه با شیعیان پیرامون علم امام

پیش‌گفتار(چکیده)

موضوع اصلی:
نفی تأکّد استحباب صوم یوم الشک در روایت ابن خالد

موضوعات فرعی:
ادامه بررسی مفاد روایت ابن خالّد
امکان جمع حیثیات مختلف چند استحباب
شبهه دوازدهم در یوم الشک
نقش عمل ای اعراض اصحاب در جابریت ای کاسریت اسناد روایات

فهم درست میرزای قمی از اراده شأنیت شک در روایت ابن خالد

دیروز نسبت به عبارت مسالک عرض کردم که مرحوم شهید به خلاف مفید نظر داشته‌اند. لذا مرحوم میرزای قمی که در غنائم فرموده بودند: «فانت خبیر»، به نظرم اینطور آمد که نحوه اشکال ایشان به شهید ثانی وارد نباشد. اما به این معنا نیست که اگر بخواهیم ببینیم واقع مطلب به چه صورت است، بگوییم شهید ثانی محل نزاع را دقیقاً در جایی قرار داده‌اند که اصحاب می‌گویند یوم الشک چه زمانی به‌عنوان یوم الشک مستحب است؟ جایی که هوا صاف باشد و «تحدّث الناس» هم صادق باشد. و الا اگر هوا صاف باشد و هیچ مشکلی هم نباشد و «لم یتحدث الناس» و هیچ حرفی هم نباشد، اصلاً اصحاب مشکلی ندارند که یوم الشک نیست. شهید به این صورت فرمودند.

به گمان من این بیان چور در نمی‌آید. در اصل این مسأله به اینطور به ذهن می‌آید که حق با صاحب غنائم است. مطالبی که ایشان در «التحقیق» فرموده‌اند، به نظرم مطالبی است که متن واقع است. غیر از اینکه موافق مرتکزات متشرعه هست، شواهد عدیده‌ای هم دارد. ایشان بعد از «انت خبیر» می‌فرمایند: «و التحقيق أن يقال: المراد بيوم الشكّ يوم من شأنه الشك[1]». به گمان من این شواهد عدیده‌ای دارد. و همچنین ایشان توضیح می‌دهند و در «الامر الثانی» و ثالث هم مطالبی می‌آورند که مربوط به همین است. مطالب خیلی خوبی است.

حاج آقا می‌فرمودند دو نفر هستند که برعکس معروف شده‌اند. میرزای قمی به‌خاطر قوانین در اصول معروف شده‌اند. تا بگویند میرزا، آدم به ذهنش اصول می‌آید. و حال آنکه برعکس است. تخصص میرزا در فقه است. آدم وقتی جامع الشتات را می‌بیند، متوجه می‌شود که ایشان فقیه بزرگی بوده‌اند. قوانین را از غیر باب تخصص خودشان تألیف کرده‌اند. مقابل ایشان هم صاحب ریاض است. تا بگویند ریاض، آدم فقه به ذهنش می‌آید و حال اینکه برعکس است. تخصص ایشان در کربلا بوده و کربلا مهد اصول بوده. پسر ایشان هم که مفاتیح الاصول دارند خیلی از آقایشان نقل می‌کنند. منظور اینکه جلالت میرزای قمی در فقه است.

شاگرد: تعبیر «بله مجتهد است»، برای میرزای قمی است، نسبت به صاحب ریاض؟ اینکه سؤال می‌کنند فلانی در کربلا مجتهد است یا نه، ایشان می‌فرمایند بله مجتهد است.

استاد: نمی‌دانم. علی حال با خود صاحب ریاض هم یک قضیه مهمانی دارند که حاج آقا می‌فرمودند. آن جای خودش است.

تعبیر ایشان در «التوفیق فی نفس الامر[2]» مطلب درستی است. مرحوم صاحب جواهر یک جا دارند: «لا معنی للوجوب فی نفس الامر»؛ ما چطور بگوییم «لامعنی للوجوب فی نفس الامر»؟! وجوبی که مشترک بین عالم و جاهل است. وقتی میخواهند یک بحثی را بگویند میگویند «لامعنی». ایشان میگویند نه، وجوب در نفس الامر و ادراک نفس الامر معنا دارد. حالا من نمی خوانم چون عبارتشان مفصل است و کل بحث میرود. من فقط اشاره کردم. خودتان ببینید. غنائم، جلد پنجم، صفحه ۳۳۷ و ۳۳۸. به گمان من فرمایشات ایشان کاملاً درست است. شواهد عدیدهای دارد تا بعد کمکم به هر کدام برسیم.

شاگرد: یعنی تنها آن نحو اشکالی که به شهید کردهاند، وارد نیست؟ اما کلیت حرفشان درست است؟

استاد: بله، یعنی آن چیزی که شهید محل نزاع قرار دادهاند، درواقع اینچنین نیست. یعنی وقتی اصحاب گفتهاند «یوم الشک» مستحب است، یعنی نه یوم الشکای که شک در آن بالفعل باشد –همانطوری که شهید گفتند- که اگر این فعلیت نبود اصحاب بگویند اصلاً بهعنوان یوم الشک مستحب نیست. این معلوم نیست. ایشان توضیح میدهند و توضیح خوبی هم میدهند.

---

[1] غنائم الأيام في مسائل الحلال و الحرام، ج۵، ص: ۳۳۷

[2] همان ص۳۳۸؛ الظاهر من الأخبار الواردة في استحباب صوم الشكّ أنّ العلّة فيها إدراك صوم رمضان و التوفيق له في نفس الأمر

نقش عمل ای اعراض اصحاب در کاشفیت از فرهنگ اهل بیت ع

در استظهار از روایت ابن خالد بودیم. عباراتی هم از مقنعه خواندیم و از شیخ خواندیم. امام علیه السلام فرمودند: «اما فلا علة و لاشبهة فلا»، در این «لا» محتملاتی ذکر شد و از آنها صحبت کردیم. عرض کردیم که در هر دوی آنها احتمال اعراض اصحاب بود. صحبت کردیم که اعراض هست یا نیست. سؤال کردند که اعراض اصحاب به چه نحو است. جلوتر مفصل از آن صحبت کردیم.

5:52

اینکه اعراض اصحاب کاسر هست یا نه، و اینکه عمل اصحاب جابر هست یا نه؟ چندین جلسه صحبت کردیم. ما به یک تفصیلی رسیده بودیم. اگر اعراض اصحاب و عمل اصحاب از یک مطلبی که در بدنه شیعه مستقر است، کاشف باشد؛ یعنی از آن چیزی که اهل البیت علیهم‌السلام به بدنه شیعه تزریق کرده‌اند، کاشف باشد، این کاسر و جابر است؛ عمل به ضعیف جابر است و اعراض از صحیحش کاسر است. اما اگر اعراض و عملی است که آدم می فهمد که مدرکی است؛ یعنی به حساب ضوابط کلاس و استدلال است، نه. در اینجا نمی‌توانند بگویند صرف اعراض کاسر است. چون اعراضی است که می‌دانیم چرا اعراض کرده‌اند. اما اگر کاشف از یک چیزی است که خود اهل البیت آن را تزریق کرده‌اند؛ به عبارت دیگر ما اعراض و عمل اصحاب را کاشف از خود کار اهل البیت می‌گیریم. اگر از کار خودشان کاشف بود جابر است. اما اگر کاشف از کار خود علماء بود؛ کاشف از استدلال آنها و استنباط آنها بود، جابر نیست. تفصیلی که من عرض می‌کردم به این صورت بود.

در مانحن فیه به این صورت هست. چون صوم یوم الشک محل ابتلای متشرعه هست، صوم ماه مبارک در نظر مشترعه بسیاری اهمیت دارد و هر سال محل ابتلا می‌شود که اهتمام متشرعه به آن بالا است. دراین‌صورت در اینجا بگوییم اگر هوا صاف بود و شبهه‌ای نبود، فلا؛ اصلاً نباید بگیری؛ ای شیخ مفید می‌فرمایند مکروه است. بعد بگوییم غیر از ایشان ای خود ایشان در مقنعه از این اعراض کرده‌اند و گفته‌اند مستحب است که بگیری. این استحباب کاملاً کاشف از این است که بیان علماء ناشی از استدلال کلاسی و مدرکی نیست. بلکه ناشی از ارتکازی است که از اهل البیت گرفته‌اند. من گمانم این است که در مانحن فیه از آن دسته از اعراض‌هایی است که می‌تواند کاسر باشد. البته اگر اعراضی باشد.

شاگرد: تعبیر کاسریت و جابریت در نگاه موضوع‌محوری نمی‌آید. کسی که سند را محور قرار می‌دهد از این تعبیرات استفاده می‌کند.

استاد: این نکته خوبی است. من جلوتر عرض کردم در موضوع‌محوری اینطور نیست که ما ارزش‌های نفسی را کم بگذاریم، یعنی وقتی سند محور نشد، به این معنا نیست که رجال سند را نبینیم

و از مؤلفه‌هایی که در ارزش نفسی یک روایت از حیث سند دخالت دارد، غض نظر کنیم. بلکه ارزش های نفسی را کاملاً می‌بینیم و خروجی ارزش جمعی را بعداً ملاحظه می‌کنیم. و لذا همین که خود این روایت فی حد نفسه ارزش نفسی آن چقدر است، کاسریت و جاریت به درد می‌خورد. ولو مآلاً خروجی آن در موضوع‌محوری کاسریت را پایین بیاورد یا بالا ببرد. در ارزش‌گذاری نفسی ما نباید در هیچ کدام از این‌ها مسامحه کنیم.

شاگرد: یعنی حتی اگر کاشف از عمل علماء هم باشد در ارزش نفسی آن اثر دارد؟

استاد: عمل علماء به معنا استدلال فقهی آن‌ها؟

شاگرد: بله.

استاد: بله، آن هم همینطور است. آدم می‌گوید مشهور یک چیزی می‌فهمند. ولو شما می‌گویید که مدرکی است. ما هم می‌خواهیم با مدرک آن‌ها دربیافتیم و مباحثه کنیم و قبول نکنیم اما علی ای حال یک جایی از صاحبین فکر، چنین استدلال کلاسیکی داشتند. حتی خود همین اعراضی هم که قبول نکنیم کاسر است، درعین‌حال وقتی محقق است، یک درجه از عنایت ما را در موضوع‌محوری از باب ارزش نفسی‌اش به خودش جلب می‌کند. به عبارت دیگر در موضوع‌محوری هیچ ارزشی ولو یک صدم ارزش صدق و اصابه به واقع و میل به واقع داشته باشد، غض نظر نمی‌شود. هر چیزی ملاحظه می‌شود. بعد هم در جمع‌بندی برخی از آن‌ها از فیلتر در می‌آید. این خوب است. اگر شما نرم‌افزاری را هم تهیه کنید می‌بینید که خودش یک چیزهایی را کنار می‌گذارد. اول ملاحظه می‌کند و محک می‌زند، ولی بعداً وقتی بخواهد کسر و انکسار بکند، ارزش بالفعل برای کسر و انکسار به آن‌ها نمی‌دهد. این مانعی ندارد. ولی اگر همه آن‌ها ملاحظه نشود تحقیق تام نخواهد بود.

> 10:53

شاگرد: اختلاف علماء در یک فرع فقهی، خود کاشفیت را زیر سؤال نمی‌برد؟ مثلاً یک مسأله‌ای این قدر مورد نزاع واقع شود، هم خود فتوایش و هم استدلالش. ما در اینجا چطور می‌توانیم کاشفیت را برداشت کنیم؟

استاد: کاشفیت اصل این است که روایت یک اصلی دارد که به کلاس و استدلال برمی گردد. اما این‌که آن کاشفیت در چه حدی است، و آن کاری که با اذهان متشرعه صورت گرفته چیست، گام بعدی است. یعنی علماء اختلاف کرده‌اند ولی می‌گوییم متشرعه یک ارتکازی دارند اما می‌بینیم این عالمی که مخالفت کرده، در یک فضای کلاس گیر کرده بود.

شاگرد: بالأخره ارتکاز متشرعه یا این طرف است یا آن طرف.

استاد: آن هایی که این طرف است، خلاف ارتکاز رفته‌اند چون ضوابط کلاسی برذهنشان حاکم شده. بحثی در دو-سه جلسه قبل بود. دیدم زحمت کشیده بودند؛ جالب بود، از مریزا مطلبی را آورده بودند. من گفتم مبنای اجتماع امر و نهی –نه خودش- این بود که دو عنوان بدون این‌که به ثبوت ربط داشته باشند، می‌آیند. به ثبوت ربطی ندارد. «لولا ان اشق علی امتی لامرتهم بالسواک»، این اجتماع امر و نهی نیست. این تصادق دو عنوان نیست. بلکه خود شارع در اینجا ملاکات را ملاحظه فرموده و کسر و انکسار کرده و فرموده «لا آمرکم»؛ امر وجوبی نمی‌کنم بلکه امر استحبابی می‌کنم. این آن چیزی که من عرض کردم نیست، چون برای ثبوت است. اما آن جایی که عرض کردم اجتماع امر و نهی مثل آب در درخت در کل فقه جاری است، مریزای قمی چه فرمودند؟ ایشان می‌فرمایند اجتماع امر و نهی ممکن است. بعد استدلال خیلی جالب و ساده‌ای می‌آورند. فرموده‌اند اقوی دلیل امکان، وقوع آن است.

خب جناب میرزا کجا واقع شده؟ علماء که اختلاف دارند؟! فرمودهاند سائر مواردیکه امر و نهی نیست. اجتماع کراهت و ندب. عین همینی را که عرض میکنم ایشان شاهد آوردهاند. ببینید گوی ایشان می گویند که در همه جای فقه این اجتماع هست. چطور آن جایی که به مشکل برخورد نمیکنید هیچ حرفی نمیزنید؟! خب آنها هم که هست. صاحب کفایه چه فرمودند؟ جواب ایشان جالب بود. همین فرمایش شما است. صاحب کفایه حرف میرزا را میآورند و بعد میگویند سائر مواردی که فقه هست را چه کار کنیم؟ آن چه که من عرض کردم این بود که بگیریم و جلو برویم. صاحب کفایه میگویند چون برهان داریم که اجتماع امر و نهی محال است، سائر مواردی هم که نظیر همین است، بهخاطر برهان توجیهش میکنیم. از ظاهر صرفش میکنیم. در کلاس استدلال کردیم که اجتماع امر و نهی محال است، خلاف برهان را هم که نمیشود گفت، پس اگر چیزی است که در کل فقه مصادیق دارد، باید همه آنها را توجیه کنیم. یکی همین است که میگویند کراهت بهمعنای اقلیت ثواب است. تمام شد! راحت شدیم. جمع بین استحباب و کراهت نشد، بلکه به این صورت شد که کراهت یک چیز است و آن هم اقلیت ثواب است. اینها خیلی مهم است. گاهی در کلاس برهانی میآید...؛ صاحب کفایه این مطلب بسیار پرفایده را به این دلیل که خلاف برهان است، توجیه میکنند.

انشائات طولی و مسأله اجتماع امر و نهی

شاگرد: اگر در مقام ثبوت انشائات طولی باشد، به یک نگاهی نمی‌توان گفت که یک نوع اجتماع است؟ مثلاً به جهت صدقهٔ الله برای مسافر در صلات چهار رکعتی تخفیف داده می‌شود. ای موارد حرج، اگر آنها را در ثبوت در نظر بگیریم، به یک نگاه نمی‌توانیم بگوییم؟

استاد: مانعی ندارد اگر با آن طولیت جا بگیرد. اما آن چیزی که من الآن عرض می‌کنم با هم تفاوت دارند برای این است: ما می‌خواهیم در عملی که مکلف انجام می‌دهد... .

شاگرد: شما مقام خارج مد نظرتان است.

استاد: ما می‌خواهیم احکام را جاری کنیم. یعنی الآن می‌خواهیم احکام هر دو عنوان را به جای خودش جاری کنیم.

شاگرد: اگر حرج را به مقام ثبوت بردیم، همان جا که این صنف خاص –مثلاً شیخ و شیخه- هست، می‌گوییم وجوب طبیعت برای تو هست و تو می‌توانی اتیان کنی.

استاد: یعنی اگر در ثبوت ما طولیت را به‌خوبی جا انداختیم، به این معنا که همه اینها الآن هستند و تنها روی هم سوار شده‌اند، یکی بالفعل دارد کاری را انجام می‌دهد اما به محض اینکه فعلیت او مخدوش شد، نیازی به دلیل جدیدی نداریم. برمی‌گردیم به آن چه که در طول آن است. اگر اینطور باشد آنها هم هستند. ولی هر دوی آنها با هم فعال نیست. تفاوت آن چه که الآن عرض می کنم با ثبوت در این است. در مانحن فیه هر دوی آنها فعال است. چون هر دو عنوانی که بر این صدق می‌کند، هر دو ثبوتا انشاء شده، بدون اینکه در طول هم باشند. مثل صلات غصبی. می‌گفتید درعین‌حالی که دقیقاً مصداق غصب است، دقیقاً مصداق سجده هم هست؛ سر روی زمین غصبی می گذارد. درعین‌حالی که این سر گذاشتن عین سجده است، عین غصب هم هست.

شاگرد: اینکه می‌گویی هم زمان فعال نیست، یک نوع تفاوت بین صنف و طبیعت است؟ یعنی وجوب روزه و نمازی که برای طبیعت هست، فعال است اما برای صنف خاص –شیخ و شیخه- جواز ترک دارد. وقتی ما مکلف را نگاه می‌کنیم هنوز می‌تواند اصل وجوب را انجام بدهد. یعنی به این صورت نیست که کلاً از فعال بودن افتاده باشد.

استاد: آن مانعی ندارد. اما در این چیزی که ما الآن گرفتارش هستیم، قید کار، در عرض هم بودن است.

> 14:41

شاگرد: بله، ریخت آنکه فرق دارد.

استاد: اگر آن طولیت را تصور کردیم فرمایشات شما درست است. با همان فضای طولی میآید. اما در اینجا که میگوییم عناوین با هم تصادق میکنند و اجتماع امر و نهی مثل آب ساری در درخت، در کل فقه میآید، آن وقتی است که تصادق دو عنوان عرضی است. قید آن عرضیت است. چرا عرضی است؟ چون میخواهیم عنوان هر دو را بالفعل بار کنیم. هم میخواهیم آثار طبیعت صلات ظهر واجب در شرع را بیاوریم، هم میخواهیم آثار استحباب اعاده به جماعت را بیاوریم. و لذا اینکه گفتم مهم است برای این است که میخواهیم بالفعل هر دو را بیاوریم. اگر دوباره از این عرضیت و فعلیت صرفنظر کنیم فوائد این حرف از دست میرود و به فضای قبلی میرود. الحمد لله نکات خوبی فرمودید و تکرارش هم خوب است.

تعین احتمال «نفی تاکد استحباب» در روایت ابن خالد

خلاصه در مورد این دو احتمال و این اعراضی که گفته‌اند باید چه بگویی‌م؟ قبلاً آقایان همین روایت را به من دوباره داده بودند. خود من هم از کتاب صوم حاج آقای شبیری که ابتدا نظرشان این بود که رؤیت با تلسکوپ مجزی است، و بعد در کتاب صوم‌شان فرمودند که نظر من بعداً عوض شد و دیدم خلط صورت گرفته. لذا من عدول کردم و الآن می‌گویم تلسکوپ مجزی نیست. این را قبلاً خوانده‌ام. همین روایت ابن خالد را ایشان قبلاً فرمودند و من در اینجا خواندم. فرمودند روایت ابن خالد، در دو چیز است. هم در فرمایش مرحوم آقای خوئی است. در اینکه اشتراک افق شرط نیست. و هم در تلسکوپ است.

چون بحث روایت ابن خالد در مباحثه ما داغ است، یادآوری آن‌ها خوب است. من قبلاً آن را عرض کرده بودم و به آلآن حواله داده بودم. این روایت را باید جمع‌بندی کنیم. در این روایت حضرت فرمودند: «فلا». دو احتمال مطرح شد. خب کدام یک از آن‌ها است؟ می‌توانیم بین آن‌ها ترجیح بدهیم که «فلا» یعنی «فلا استحباب»؟! یا «فلا وقف»؟! یا «فلا اجزاء»؟! یا به‌معنای «فلا تأکدّ للاستحباب» است؟! مرحوم میرزا در غنائم همین روایت را می‌آورند و می‌گویند اصلاً نمی‌شود که این‌گونه بگوییم.

علی ای حال من می‌خواهم چیزی بگویم که مشی بر یقین باشد. برای همیشه این نکات در مورد این روایت در ذهن شریفتان بماند. ببینید درست است که در روایت ابن خالد حضرت فرمودند: «فاما و لیس علة و لا شبهة فلا». اما حضرت یک «لا» دومی هم دارند. آن «لا» دوم که ذیل حدیث است، قرینه‌ای است که نمی‌توانند بگویند قرینه استظهاریه است. بلکه قرینه قطعیه است. با چیزهایی که از بیرون می‌دانیم قرینه قطعیه بر مرام امام علیه‌السلام است که این «لا» اول به چه معنا است. خب ذیل حدیث چه بود؟ «فأما ولیس علة ولا شبهة فلا، فقلت: أفطر الآن؟ فقال: لا[1]»؛ الآن بعد از ظهر است و من هم با عنایت به حدیث «وقف له» روزه گرفته‌ام. حال افطار بکنم؟

شاگرد: اگر باطل باشد باید افطار بکند.

استاد: بله. باید افطار کند چون صوم باطل است. اما حضرت فرمودند «لا».

شاگرد۲: لاتبطلوا اعمالکم.

استاد: اینکه انبطال بوده. من ابطال نکردم. روزه‌ای نیست. آن چه که تو گرفتی، روزه نبوده. چون سفره آوردند. اگر روزه باطل بود حضرت می‌فرمودند «لاشبهة و لاعلة فلا». یعنی استحباب نیست، اجزاء نیست، «وقّف» نیست. بیا بخور و راحت باش. فقط توهمی کرده‌اید. توهمی کرده

بودی، بیا بخور. اما می‌گویی که افطار کنم؟! حضرت می‌فرمایند «لا». یعنی «انت صائم بالصوم الصحیح الشرعی». این را هر کسی می‌فهمد یا نمی فهمد؟!

دنباله آن را ببینید: «فأما ولیس علة ولا شبهة فلا، فقلت: أفطر الآن؟ فقال: لا»، دنباله آن را در وسائل نیاورده‌اند. در تهذیب هست. «قلت: وكذلك في النوافل ليس لي أن افطر بعد الظهر؟ قال : نعم[2]»؛ یعنی مصداق را به این صورت فهمید: چون روزه من روزه نوافل بود؛ من هم الآن صوم نوافل دارم؛ صوم نافله صحیح دارم؛ اما تأیید کردند که داری اما چون بعد از ظهر است افطار نکن. سائر نوافل هم همین صورت است. اما فتوا این نیست. ما می‌دانیم روزه مستحبی را تا نزدیک غروب هم عمداً می‌توان افطار کرد. فقط قضاء ماه مبارک است که بعد از زوال نمی‌توان افطار کرد. اما روزه مستحبی می‌شود. ولی باز شک نداریم که وقتی زوال شد دیگر مرجوح است. اختیار دارد؛ حرام نیست که کفاره بدهد. در صوم مستحبی هم بعد از زوال می‌تواند افطار کند. لذا لسان این روایت لسان رجحان است. این خودش یک شاهد است.

حضرت فرمودند در سائر نوافل و این نافله افطار نکن، این به چه معنا است؟ یعنی صوم تو الآن صحیح است. خود امام فرمودند صوم این صائم در چه شرائطی است؟ در شرائط سوم الشک نیست. چون «لاعلة و لاشبهة». ولی روزه او صحیح است. از جواهر هم بخوانم:

> **وكيف كان فيوم الشك ولو نوى المكلف صومه مندوبا لأنه من شعبان أجزأ عن رمضان إذا انكشف انه منه بلا خلاف أجده فيه ، بل ربما ظهر من المصنف والفاضل نفيه بين المسلمين ، بل الإجماع بقسميه عليه بل المحكي منهما مستفيض حد الاستفاضة إن لم يكن متواترا[3]**

«وكيف كان فيوم الشك ولو نوى المكلف صومه مندوبا لأنه من شعبان أجزأ عن رمضان إذا انكشف انه منه بلا خلاف أجده فيه، بل ربما ظهر من المصنف والفاضل نفيه بين المسلمين»؛ نفی الخلاف بین المسلمین. من هنوز نمی‌دانم چرا صاحب حدائق فرمودند اتفاق عامه بر عدم اجزاء است. ایشان گفتند. در پاورقی هم محقق کتاب گفته بودند که بین عامه اختلاف است. چندین کتاب آورده بودند. یعنی ایشان هم مأخذی برای حرف صاحب حدائق پیدا نکرده بودند. نقل‌هایی که صاحب حدائق از عامه دارند و به‌طور کلی بعد از قرن دهم و یازدهم نقل علماء شیعه از اهل‌سنت خیلی قوی نیست. فاصله‌های زیاد شده بود و بین یکدیگر هم نبودند. به خلاف بزرگانی که در بغداد بودند. مثل مفید، سید، شیخ الطائفه و علامه. علامه در محیط عراق با عامه رفت‌وآمد حسابی داشتند. یعنی محیطی بوده که یکدیگر را می‌دیدند و همچنین اطلاع آنها زیاد بود. ماشاءالله شهیدین در اطلاع بر فقه عامه خیلی جلو هستند. لذا من نمی‌دانم که صاحب حدائق از کجا فرمودند. اما اینجا را ببینید: این دو بزرگوار می‌گویند: «نفيه بين المسلمين». یعنی اگر در یوم الشک شبهه‌ای هست، برای خصوص عنوان روز شک است. شک یعنی من احتیاط للشهر المبارک روزه می‌گیرم. اینجا است که برخی از سنی‌ها می‌گویند مجزی نیست. اما اگر کار من اصلاً صبغه شهر مبارک نداشته باشد، صبغه کار من تنها صوم شهر شعبان باشد؛ من کاری به ماه مبارک ندارم؛ نمی‌خواهم احتیاط کنم، بلکه دارم ماه شعبان را روزه می‌گیرم، اینجا است که می‌گویند اگر ماه را شب بیست و نهم دیدند -ماه که بیست و هشت روز نمی‌شود- داریم صورت اتفاق مسلمین است کسی که نیت شعبان کرده مجزی است.

> **27:22**

«بل الإجماع بقسميه عليه بل المحكي مستفيض حد الاستفاضة إن لم يكن متواترا كالنصوص»؛ یعنی این مطلب این قدر قوی است که کسی که به نیت شعبان ندبا روزه گرفته، علاوه‌براینکه روزه او صحیح است، مجزی هم هست.

---

[1] وسائل الشيعة - ط الإسلامية ج۷ ص۱۵

[2] تهذيب الأحكام ج۴ ص۱۱۶

[3] جواهر الكلام ج۱۶ ص۲۱۱

مجزی بودن صوم یوم الشک در روایت ابن خالد به پشتوانه اجماع

حال به روایت ابن خالد برگردیم. حضرت فرمودند «ال»؛ یعنی افطار نکن. یعنی روزه تو الآن مندوب و صحیح است. این اجماع قوی هم پشت آن است که اگر روزه شعبان مندوب صحیح بود؛ اگر بعداً کشف شود که ماه مبارک بوده، این اجماع میگوید که مجزی است.

شاگرد: ظاهر این چیزی که خواندی نیت شعبان بود. ولی در روایت ابن خالد ظاهراً به جهت «یوم وقق له» بوده. یعنی به این صورت نبوده که نیت شعبان را احراز کنیم.

استاد: خب صحبت سر همین است. یکی از شواهد حرف میزرای قمی همین است.

شاگرد: یعنی یک مقدمه دیگری میخواهد.

استاد: اصلاً میرزا هم همین را فرمودند. ببینید از صحت شروع میکنیم و جلو میرویم. او هر کاری کرده بود؛ فعلاً امام فرمودند روزه صحیح است یا نه؟! قطعاً از ذیل حدیث استفاده میشود یا نه؟!

شاگرد۲: ولی ملازمهای با اجزاء ندارد.

استاد: ما میخواهیم بگوییم قطعاً ملازمه دارد. چرا؟ چون صوم مستحبی که در ماه شعبان و ثالثین شعبان صحیحاً منعقد شود، اجماع است که اگر منکشف شود که از ماه رمضان بوده، مجزی است.

شاگرد: این اول الکلام است که او نیت شعبان نداشته است.

استاد: پس چطور صحیح است؟ اگر نبود که باطل است. کسی که یوم الشک را به نیت ماه مبارک بگیرد، صحیح است یا باطل است؟ باطل است. اگر تردید بیندازد نیز عدهای حسابی می گویند که باطل است. پس چطور امام فرمودند که صوم تو درست است؟! اگر تردید بیندازد و یوم الشک را خراب کرده باشد، برداشت او از «وقق له» نزد امام اشتباه باشد، پس امام دیگر صوم او را تصحیح نمیکنند. باطل است. میگویند یک توهمی کردهای، بیا بخور.

شاگرد: از باب استظهار عرض نمیکنم. چون قطعی میفرمایید کار سخت میشود. احتمال ندارد امام به جهت احترام گفته باشد. یعنی روز ثالثین شعبان است، امام برای احترام گفتهاند که آن را از بین نبر.

استاد: خب چطور در آن روایت احترام نبود؟! مائده آمد و امام باقر علیه‌السلام فرمودند که بیا بخور. خب احترام احترام است.

> **أتيان أبا جعفر عليه السلام في يوم شك فيه من رمضان فإذا مائدته موضوعة وهو يأكل ونحن نريد أن نسأله. فقال: ادنوا الغداإذا كان مثل هذا اليوم ولم تجئكم، فيه بينة رؤيته فلا تصوموا**[1]

شاگرد: آن سؤال اینجا هم تکرار می‌شود که چرا حضرت در اینجا نفرمودند «لا». خب مقامات فرق دارند. مخصوصاً با مقاماتی که شما می‌فرمایید که امام می‌خواستند مدیریت کنند.

شاگرد۲: در اینجا الغداء آمده، منظور قبل از زوال است.

استاد: یعنی اگر قبل از زوال باشد، بطلانش فرقی می‌کند؟ بطلان که فرقی نمی‌کند. یعنی چون روزه یوم الشک نیست، فلاتصوموا؛ این یعنی «ینعقد باطلا»؟! بیا بخور روزه که نیستی. خب اگر باطل است قبل از زوال و بعد از زوال فرقی نمی‌کند.

شاگرد: الآن چرا حضرت فرمودند بخور؟ در آن جا فرمودی که چرا حضرت نفرمودند بیا بخور. اینجا چرا حضرت فرمودند بخور؟ برای اینکه یوم الشک را به نیت چیز دیگری گرفته؟

استاد: نه، مفادش دو تا نیست. عین همین در جاهای دیگر نهی دارد. اگر هوا صاف بود، اصحاب مفطرا. امر است. «لاتصمه»؛ نهی است. دو روایت است. مرحوم میرزا همینها را در غنائم می‌آورند. گفتم این دو صفحه را نگاه کنید جالب است. روایت ابن خلاد را هم می‌آورند. این نهی برای چیست؟ چرا می‌گویند «لاتصمه»؟! در اینجا هم حضرت می‌فرمایند «فلاتصوموا».

شاگرد: یعنی حیثی است. خود حضرتعالی این احتمالات را می‌فرمودید. یعنی مقامی است که ائمه مدیریت می‌کنند. به نظرم همینجا بود که مثال پنیر را فرمودید. لذا مقامها فرق می‌کند.

استاد: آن احتمالی که من عرض می‌کنم، در اینجا هم کسی که محضر امام باقر علیه‌السلام روزه گرفته، حضرت نمی‌گویند روزهات باطل است. بلکه می‌گویند مستحبی است که من به تو می گویم الآن رجحان در این است که افطار کنی.

شاگرد: الآن بحث در اجزاء آن است.

استاد: صحبت سر صحت صوم است.

شاگرد۲: صحت را که قبول کردیم، بحث از اجزاء است.

استاد: با اجماع جوش خورده است. من همین را عرض می‌کنم. اگر شما روزه شعبان صحیح بگیری، اجماع است که مجزی است. شما این را چه کار می‌کنید؟ این را خراب کنید.

شاگرد: وقتی نیت شعبان ندارد چطور می‌گویید روزه شعبان گرفته‌ای؟

استاد: اگر نگرفته پس امام باید بگویند روزه ات باطل است. دوباره شما به قدم اول برمی گردید. فرض گرفتیم که روزه او صحیحاً منعقد است. اگر نیت شعبان نکرده بود که امام می گفتند از اصل باطل بوده.

شاگرد: به نیت وظیفه واقعیه گرفته.

استاد: وظیفه واقعیه این است که حتی اگر ثابت شود علیه القضاء. الآن نیت ماه مبارک بکند، لایقع فی احدهما.

شاگرد: با فتوا که نمی‌توانید آن روایت را رد کنید.

استاد: نه، در روایت بود «نهینا ان نصوم انه من شهر رمضان». آن روایت است. فتوا نیست.

شاگرد: برای نفی اینکه به نیت وظیفه‌ای که بر عهده من است، روزه بگیرم روایتی هست؟

استاد: نه، در اینجا که روایت داریم که درست است.

شاگرد: شاید درستی آن از این باب است که این خلاف هم طبق همان چیزی که برعهده اش هست روزه گرفته، بعد صحیح است و ملازمه ای با اجزاء ندارد.

استاد: همان روایت و همان کسی که می‌گوید اگر به وظیفه واقعیه عمل کردی یک جا نمی‌گوید که اعاده بکن. اگر شما طبق وظیفه واقعیه رفتید، وقف له.

> 34:38

شاگرد۲: احتمالی که می‌گویند اصلاً با صدر روایت که می‌گوید روز آخر شعبان آمدم که سازگاری ندارد. روزه بنابر این نبوده که وظیفه واقعیه چه بوده، بنابر این بوده که روز آخر شعبان بوده.

استاد: بخاطر این بود که به او روایت رسیده بود که اگر سوم الشک را بگیری، سوم وقت له می‌شود. امام علیه‌السلام هم فرمودند «لا». یعنی روزه ات درست است.

شاگرد: استظهارش که خوب است. اما احتمال خلافش هم بعید نیست.

استاد: اگر خوب است، خب برای مقصودی که الآن من شروع کردم کافی است. مقصود من این بود که «لا» اول را به وسیله «لا» دوم یک جهتی کنیم، نه دو جهتی. یعنی به این صورت بود: «فلا» یعنی «لا وقف له» یا «لا» یعنی «لا استحباب»؟ «لا» دوم می‌گوید که منظور امام به «وقف» نمی خورد. چرا؟ چون اگر به «وقف» بخورد باید روزه صحیح نباشد. بنابراین وقتی حضرت روزه او را تصحیح می‌کنند، نمی‌شود به «لا وقف» بخورد. چون اگر واقعاً روزه او صحیح بود، اجماع بر این است که روزه صحیح شعبان واقعی دیگر قضاء ندارد؛ اجماعا مجزی است. این عرض من است. پس برای این که ما یک احتمال را دفع کنیم، تا این اندازه خوب است.

شاگرد: چه احتمالی را تقویت می‌کنید؟ معنای «لا» چیست؟

شاگرد۲: «لا» به اجزاء می‌خورد. یعنی علت خارجی باعث شک من شده، اگر در اینجا به حسب اینکه ماه رمضان است روزه بگیرم، مجزی هست اما اگر یقین دارم که ماه شعبان است، مستحب هست اما مجزی از ماه رمضان نیست.

استاد: در اینجا که اجماع هست مجزی است.

شاگرد۲: صرفنظر از اجماع. خود روایت را عرض می‌کنم.

استاد: یعنی الآن که حضرت فرمودند افطار نکن... .

شاگرد: روایت می‌گوید که تو روزه مستحبی را افطار نکن. ثوابش را بردهای. اما اینکه مجزی از ماه رمضان باشد، صحیح نیست. چون ما الآن یقین داریم که ماه شعبان است. من شکی ندارم تا امروز سوم الشک باشد. من یقین دارم که امروز ماه شعبان است.

شاگرد۲: فرمایش ایشان این است که روز اول ماه رمضان است که من فکر می‌کردم شعبان است، روزه صحیح گرفته‌ام اما با اینکه روز اول ماه رمضان است ولی درعین‌حال از رمضان حساب شود. این هم خلاف ارتکاز است.

استاد: ببینید میرزا در غنائم اینطور جواب می‌دهند:

> **و التحقيق أن يقال: المراد بيوم الشكّ يوم من شأنه الشك بعنوان القاعدة الكلية كما هو الغالب في التسميات، و لمّا كان الشهر دائماً مردّداً بين أمرين ثلاثين يوماً و تسعة و عشرين يوماً، فيوم الثلاثين محلّ الشكّ، و لا ضرورة إلى فعليّة الشكّ في التسمية. مع أنّه قلّما يوجد ارتفاع الشكّ! إذ عدم الوجدان لا يدلّ على عدم الوجود، سيّما بعد ملاحظة هجر القواعد الرصدية في الشرع، و هذا هو الظاهر من كلمات الأصحاب[2]**

«و التحقيق أن يقال: المراد بيوم الشكّ يوم من شأنه الشك بعنوان القاعدة الكلية كما هو الغالب في التسميات، و لمّا كان الشهر دائماً مردّداً بين أمرين ثلاثين يوماً و تسعة و عشرين يوماً، فيوم الثلاثين محلّ الشكّ»؛ هر ماهی باشد شاید شما در سیام ماه را ببینید. پس سوم الشک است. شک شانی است.

شاگرد: با اینکه هیچ علت و شبهه ای نیست، ماه را ندیده اند.

استاد: الآن می‌گویند: «عدم الوجدان یدل علی عدم الوجود»؟! می‌گویید من ندیدم.

شاگرد: ما در مقام اثبات حرف میزنیم. در مقام ثبوت که نیستیم.

استاد: پس چطور می‌گویید قطع داریم که شعبان است؟! چون من ندیدم قطع دارید که شعبان است؟!

شاگرد: به حسب استصحاب فردا ماه شعبان است.

استاد: استصحاب قطع می‌آورد؟!

شاگرد: استصحاب پشتوانه من است و در خارج هم برای من هیچ شبهه‌ای ایجاد نشد تا امکان داشته باشد که امروز ماه رمضان باشد.

استاد: امکان که هست. ما ده‌ها ماه شعبان داشتیم که بیست و نه روزه بوده. رفتم و نگاه کردم ندیدم.

شاگرد: یعنی در خارج شبهه ای بود. این شبهه باعث شد که وقف له صدق کند. یعنی اگر تطابق با ماه رمضان حاصل شد هم روزهاش مستحب است و هم اجزاء از ماه رمضان هست.

استاد: من ده جور شبهه را عرض کردم. یکی ازآنها این بود: شما امشب نگاه میکنید و میبینید چیزی نیست. فردا شب به هلال نگاه میکنید و میبینید که تطوق دارد. نسبت به شب قبل شک میافتید یا نه؟

شاگرد: از شک عبور کردهایم. از روز آن هم عبور کردیم و روزه آن را هم گرفتیم. روزه هم تمام شد. لذا الآن که تطوق دارد نمیتوانم بگویم آن روز، روز ماه رمضان بوده.

---

[1] وسائل الشیعه ج ۷ص ۲۱۶

[2] غنائم الأيام في مسائل الحلال و الحرام، ج۵، ص: ۳۳۷

شب‌ه دوازدهم در ویم الشک

استاد: مثال دیگری میزنم. شب‌ه دوازدهمی هم هست! سیام رجب چیزی ندیدید، سیام رجب که تمام شد، حال میخواهید بگویید شب اول ماه شعبان است، دیدید که تطوق دارد. خب تطوق داشته باشد، امشب شب اول ماه است. تطوق هم داشته باشد. ولی خود تطوق شب‌ه را آورد، اینکه گفتید شب اول شعبان است، شاید دوم باشد. حال ات شب سیام شعبان میآیید. اوا صاف است، نگاه میکنید و چیزی نمیبینید، الآن شما یک دارید در اینجا ماه باشد یا نباشد؟! روی شعبانی که از اول آمدید، الآن شب سیام است و اوا هم صاف است. هیچ شکی نداریم. اما از اینکه اول ماه شعبان یک تطوقی را دیدید، احتمال میدهید که الآن شب سیام شعبان تمام شده باشد. چون اگر آن تطوق کاشف از این باشد که یک روز از ماه مبارک رفته باشد...؛ سیام شعبان تمام شده، نه اینکه روز سیام باشد. با اینکه اوا صاف است و نمیبینید. تطوق ماه قبل برای شما در سیامی که اوا صاف است و هیچ چیزی نمیبینید، ایجاد شب‌ه و شک میکند. این مورد دوازدهم است.

بیان شیخ مفید پیرامون حیث احتیاط در استحباب صوم یوم الشک

42:04

شاگرد: جمع‌بندی «ال» در روایت ابن خلاد را بفرمایید.

استاد: سائر مواردی هم که هست، اگر شما مبادی اینکه چرا در یوم الشک نهی آمده، چرا می‌فرمایند «لاتصوموا»؟ چرا می‌فرمایند «کذّب اباالقاسم صلی‌الله‌علیه‌وآله»؟ اگر مبادی آن نهی‌ها را توانستید تحلیل کنید و به یک اجتماع فکری برسید و اذهان ما با هم توافق کند، وجه اینها معلوم می‌شود. یعنی اینها خودش یک جور درجاتی دارد، از اینکه وقتی اوامر صادر است بدون‌بال آن نروید. اگر آن مبادی درست باشد کمک می‌کند که چرا این «ال» می‌آید. خب وقتی «ال» در چنین فضایی می‌آید، دور نیست که شما بگویید در اینجا «ال» به‌معنای «ال تأکّد فی الاستحباب». کسی از اصل استحباب اعراض نکرده است؛ همه اصحاب امامیه به آن فتوا داده‌اند. این «ال» که حضرت فرمودند یعنی «ال تأکّد فی الاستحباب».

شاگرد: یعنی حیث استحباب که برای احراز بود، دیگر نه. اصل استحباب هست.

استاد: بله، اصل استحباب هست، اصحاب هم فتوا داده‌اند. اما تاکد آن نیست. الآن عبارت مفید را هم می‌خوانم اشاره کنم. انشاءالله فردا مبسوط را می‌خوانیم. عبارت مقنعه مفید خیلی جالب است. مرحوم مفید در یک عبارت هم بین ندبیت صوم شعبان جمع کرده و هم بین ندبیت خصوص عنوان یوم الشک.

> **٣ باب فضل صيام يوم الشك و الاحتياط لصيام شهر رمضان?**
>
> **و يجب على المكلف الاحتياط لفرض الصيام بأن يرقب الهلال و يطلبه في آخر نهار يوم التاسع و العشرين من شعبان فإن أصابه على اليقين بيت النية لمفروض الصيام فإن لم يصبه يقينا عزم على الصيام معتقدا أنه صائم يوما من شعبان فإن ظهر له بعد ذلك أنه من شهر رمضان فقد وقع لإصابة الحق عينا و أجزأ عنه الصيام و إن لم يظهر له ذلك كان له فضل صيام يوم من شعبان و حصل له ثواب الاهتمام بدينه و الاحتياط[1]**

«باب فضل صيام يوم الشك و الاحتياط لصيام شهر رمضان»: این «الاحتیاط» را به این دلیل گفته اند که صرفاً ناظر به فقهای عامه هستند. فقهای عامه می‌گویند اگر برای احتیاط ماه

مبارک روزه بگیری، روزه توی ای مکروه است، ای حرام است. خیلی جالب است. طبق روایت خودشان است. مرحوم مفید ناظر به آنها میگویند که ما شیعه به این صورت نیستیم؛ ما نمیگوییم اگر بهخاطر احتیاط ماه رمضان سوم الشک را روزه گرفتی کار حرام انجام دادهای. بلکه ما میگوییم احتیاط خوب است.

تا اینجا که میگویند: اگر از ماه مبارک بود، **«فقد وفق لإصابة الحق عيانا و أجزأ عنه الصيام و إن لم يظهر له ذلك»**؛ اما اگر معلوم نشود که ماه مبارک باشد. دو جهت را خیلی زیبا بیان کردهاند. **«كان له فضل صيام يوم من شعبان»**؛ چون ثابت نشده که ماه مبارک است. پس او روزی از شعبان را روزه گرفته است. **«و حصل له ثواب الاهتمام بدينه و الاحتياط»**؛ اگر بیست و هشتم شعبان را میگرفت تنها ثواب شعبان را داشت، اما حالا که ثالثین را میگیرد دو حیث دارد؛ هم سیام شعبان است و هم سوم الشک است. یعنی معنون است به عنوان احتیاط لدینه؛ احتیاط اینکه شهر مبارک را افطار نکرده باشد.

این عبارت مقنعه بود که جالب بود. حالا از مبسوط و خلاف و تفاوت اینها را هم فردا میرسیم.

شاگرد: قبلاً فرمودید گاهی میخواهند به این جهت که شریعت استمرار داشته باشد، اینطور میگویند. و الا اگر بخواهند در یک مرتبه بالاتری بگویند، میتوانند همین «لا» را هم نگویند. یعنی «وفق له» برای جایی است که احتیاط باشد اما در اینجا امام فرمودند در صورت «لاشک و لاشبهه» احتیاط نکن.

استاد: الآن که گفتید یادم آمد. در روایت یک احتمال خیلی خوبی هست. اینکه امام در سالی که اینطور فرمودند علم امامت امام در خصوص این مورد هم دخالت داشته باشد. احتمال خوبی است. لذا در سائر موارد به آن ارجاع میدهند.

شاگرد۲: در آن روز ماه رؤیتپذیر هم بوده.

استاد: نه، آن برای حدیث بغداد بود. این برای ابن خالد است.

---

[1] المقنعة (للشيخ المفيد)؛ ص: ۲۹۸

امکان جمع حیثیات مختلف چند استحباب

شاگرد: ظاهر تأکّد استحباب این است که طولی می‌شوند، چرا شما عرضی را فرمودید؟ دو عنوان عرضی هم زمان استحباب دارد؛ عنوان شعبان و عنوان احتیاط.

استاد: تأکّد استحباب را برای آنکه مأنوس اذهانمان است، عرض می‌کنم. و الا این دقت‌ها را من قبول دارم. یعنی مواردی هست وقتی می‌گوییم تاکّد و لا تاکّد، بازگشتش به یک استحباب تابع است. قبلاً اینها را عرض کردم. استحباب تابعی دقیقاً به این معنا است. یعنی گاهی است که شما چند عنوان عرضی دارید، وقتی آنها با هم جمع می‌شوند، خروجی آن استحباب ضعیف است. اما وقتی این دو در جای دیگری با هم جمع می‌شوند، خروجی آن استحباب متاکد می‌شود. متاکد به این معنا نیست که یک استحباب است، یعنی چه بسا دو عنوان استحباب مانند اجتماع امر و نهی، با هم جمع شده‌اند.

شاگرد: ظاهر عبارت مفید هم همین است.

استاد: بله، خروجی آن موکد می‌شود. اینها خیلی فایده دارد. به فرمایش می‌رزای قمی ما یک جایی داریم که می‌بینیم ده تا استحباب بالفعل جمع است و هر کدام از آنها هم برای خودش احکام خودش را دارد. فقط می‌خواهد شما مبنای عینک اجتماع امر و نهی را حاکم کنید، آن وقت قشنگ می‌بینید هر سؤالی که از شما می‌کنند، سریع در فروعاتش جواب می‌دهید. چرا؟ چون شما آثار و احکام این ده عنوان استحباب را در فقه بلد هستید. تا بگوید فلان فرد، جواب می‌دهید. مانند نماز اعاده که عرض کردم. اگر بگوید من که به جماعت نماز بستاهم، آیا مجاز هستم عمداً قطع کنم و بروم؟ یا چون نماز مستحب است، می‌توانم آن را قطع کنم؟ اگر شما بگویید این نماز ظهر است و فریضه است، حکم فریضه این است که نمی‌توانید قطع کنید. اما اگر بگویید که دارم نماز مستحبی می‌خوانم زدن شما مشکلی ندارد. چون الآن دو عنوان در عرض هم هستند که بالفعل شده‌اند، فریضه حکم خودش را دارد که عدم جواز قطع است، استحباب هم حکم خودش را دارد که این به دیگری سرایت نمی‌کند.

> 48:30

شاگرد: ما اجزاء را قبول داریم، یعنی درجایی‌که شک و شبهه هم نباشد، اجزاء را قبول داریم، لذا امام که «لا» را فرمودند به این دلیل بوده که می‌خواستند به فضای عمومی به حالت وسواس نیفتند و الا منافاتی ندارد که همین «وقف لا» را برای جایی که ترس از وسواس نبود، بگویند.

استاد: یعنی بگوید اگر بیست و هشتم دیدی ولو روزه گرفته‌ای باید اعاده کنی.

شاگرد: نه، اینکه امام فرموده‌اند «لا شک و لاشبهه، فلا وقف» نیست .

استاد: یعنی اجزاء نیست؟

شاگرد: نه، می‌خواهم بگویم اجازه هست، اما ما می‌دانیم «وقف» آن‌ها را به این سمت می‌برد که احتیاط کنند، اما خود احتیاط مراتبی دارد. یک مرتبه از آن این است که اگر عموم احتیاط کنند خوب است، الآن در روایت ابن خالد به این صورت است که عموم احتیاط نکنند. چون در جامعه حالت وسواسی پیدا می‌شود. اما در یک فضایی ممکن است امام علیه‌السلام همان «وقف له» را بگویند و حتی در جای «لاشک و لا شبهه» هم باشد.

استاد: آن حرف دیگری است. یعنی امام علیه‌السلام در یک مجال دیگری می‌توانند شبیه این کار را بکنند و بگویند «وقف» هست.

مواجهه ائمه با شیعیان پیرامون علم امام

شاگرد۲: در فضای علم امام اگر ما جلوی امام بنشینیم و حضرت بفرمایند که بخور، ما نمی گوییم روزه هستم لذا میخوریم. در این فض حضرت ابتدا میفرمایند بیا بخور و در نهایت می گویند افطار نکن، این را چطور جمع کنیم؟

استاد: ببینید رفتار معصومین علیهم‌السلام به‌گونه‌ای بوده که خودشان به شیعه یاد می دادند. ما دائماً طبق آن علم باطنی آنها رفتار نمی‌کنیم. زیاد بوده. مثلاً گفته‌اند «یعنی چه؟». یعنی طوری با شیعه رفتار می‌کردند که معاشرت شیعه با معصومین طبق اعتقاد علم آنها به کل شیء نباشد.

شاگرد: وقتی امام باشد، ما چطور رفتار کنیم؟ ما باید طبق علم امام رفتار کنیم یا به آن شکل؟

استاد: افراد فرق می‌کنند. مثل همانی که حضرت فرمودند «من مثل زرین؟». سؤال کرد و حضرت فرمودند یعنی «اخذ الشارب و...».[1] یعنی اگر حال خود شخص اگر حالی است که الآن مراعات مقامات بالاتر را می‌کند، بلد هستند که با او چطور رفتار کنند. اما نسبت به بدنه شیعه برعکس است. یعنی کار می‌کردند که اینطور نباشد. یعنی بناء داشتند تا ذهن عموم شیعه، سوق پیدا نکند که وقتی محضر حضرت هستند آنها به ذهنشان بیاید. شبیه تشرفاتی که الآن هست. در صد تا دون تا می‌گویند وقتی به محضر حضرت رسیدیم نمی‌فهمیدیم. یعنی از ناحیه حضرت یک تصرفی می‌شود و تا آخر کار اصلاً ذهنش سراغ این نمی‌رود که شاید من الآن محضر حجت خدا هستم. بعد از اینکه گذشت آن وقت است که می‌فهمد و گریه و زاری می‌کند.

شاگرد: مقام میزبان بودن حضرت و میهمان بودن راوی، در تفسیر «لا» دوم تأثیری ندارد؟ چیزی که به ذهن من آمد این بود که حضرت ابتدا حکم را بیان کردند و بعد آن شخص می‌گوید حالا که به آن شکل احتیاط ندارد، من الآن افطار کنم؟ لذا حضرت به او می‌گویند حالا که تو این قدر اصرار داری، نمی‌خواهد مراعات من را بکنی.

استاد: این احتمالات در ذهن من هم بود. فقط چیزی که این‌ها را ضعیف می‌کند فهم ابن خالد از فرمایش امام است. چرا؟ چون وقتی پرسید «افطر الآن؟» و حضرت فرمودند «لا»، او گفت «و کذلک جمیع النوافل؟». یعنی ذهن او سراغ میهمانی نرفت. بلکه تنها سراغ حیثیت زوال و قبل از زوال رفت. می‌گوییم فهم او طوری بود که امام هم در نکردند. لذا این فهم او بقیه احتمالات را دور می برد.

والحمد لله رب العالمین

[1] من لا يحضره الفقيه، ج2، ص: 485 و 486: وَ رَوَى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سِنَانٍ قَالَ أَتَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع وَ قَدْ صَرَّ بِرِ وَ الْأَخُ الشِّرِّيرُ فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا عَنَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِقَوْلِهِ ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَ لْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَ لْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ فَقَالَ كَذَلِكَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَإِنَّ بَعْضَ مَنْ عِنْدَنَا يَقُولُ إِنَّ التَّفَثَ الْأَخْذُ مِنَ الشَّارِبِ وَ الْأَظْفَارِ وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِكَ قَالَ كَذَبُوا إِنَّ التَّفَثَ مَنَاسِكُ الْحَجِّ كُلُّهَا وَ قَصَّ رَأْسِهِ وَ أَخْذُ الشَّارِبِ وَ الْأَظْفَارِ وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِكَ تَفَثٌ وَ مَنْ لَمْ يَحْتَجِمْ أَوْ يَحْلِقْ رَأْسَهُ أَوْ يَأْخُذْ مِنْ شَارِبِهِ أَوْ يَقُصَّ أَظْفَارَهُ أَوْ يَأْخُذْ مِنْ عَارِضَيْهِ فَعَلَيْهِ دَمٌ شَاةٌ.